

# غالب دهلوی و علوم متداول در شعر

دکتر ناصر نیکوبخت

(عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان و استاد اعزامی به کشور اوکراین)

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (۱۲۱۲-۱۲۸۵ هـ) از برجسته‌ترین سخن‌سرایان خوش قریحه فارسی‌گوی و صاحب سبک قرن سیزدهم هجری شبه قاره هند است که در ترویج و توسعه زبان فارسی سهمی بسزا دارد. هرچند که اجداد غالب از ایبکیان ترک‌نژاد سمرقندند، خود غالب در لاهور و دهلی نشو و نما یافته و تحت تأثیر سخنوران نامی آن دیار از جمله بیدل، فیض، ناصرعلی سرهندی، حزین لاهوری، گرامی کشمیری و... به شیوه استادان سلف، به نظم سخن فارسی همت گماشته است. ذوق و قریحه سرشار و نبوغ فوق‌العاده غالب در نظم سخن و آشنایی وی به انواع علوم پیشینیان، او را در ردیف شاعران بزرگ پارسی‌گو قرار داده و بحق یکی از مصادیق سخن نظامی عروضی سمرقندی است که «شاعر باید که سلیم الفطرة، عظیم الفكرة، صحیح الطبع، جید الرویه، دقیق النظر باشد. در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف؛ زیرا چنانکه شعر در هر علمی به کار همی شود، هر علمی در شعر به کار همی شود»<sup>۱</sup>. غالب از نادره مردانی است که به مدد قریحه و ذوق سرشار و نبوغ علمی و ادبی خود توانسته است، همچون شاعران سلف در همه قالب‌ها و اغراض شعر طبع آزمایی کند و علوم متنوع شاعران پیشین را - که در واقع حکیمان عصر خود بوده‌اند - در شعر وارد کند. وی به دو زبان اردو و فارسی در نظم سخن طبع آزمایی کرده و استادی خود را در هر دو

شیوه سخن به اثبات رسانیده است. غالب از جهت علو مقامش در ادبیات اردو، در شبه‌قاره هند و پاکستان "شهنشاه سخن" نامیده شده و با این که به زبان اردو تنها ۱۲۰۰ بیت سروده، با همین سرمایه اندک به اوج شهرت دست یافته و سرآمد سخنوران آن سامان گردیده است. اوج شهرت غالب در شعر اردو به درجه‌ای است که دیوان شعر او را در ردیف ریگ‌ودا از کتاب‌های الهامی هندوستان به شمار آورده‌اند.<sup>۲</sup> البته غالب پیوسته به فارسی‌گویی خویش بالیده، چنانکه در باب تفاخر در صفحات پایانی کلیات فارسی خود می‌گوید:

گر ذوق سخن به دهر آیین بودی      دیوان مرا شهرت پروین بودی  
 غالب اگر این فن سخن دین بودی      آن دین را ایزدی کتاب این بودی<sup>۳</sup>  
 (کلیات، ج ۳، ص ۴۱۷)

### سبک شعر غالب

برای دستیابی به سبک غالب، لازم است که قبل از هر چیز عصر وی و تحولات ادبی آن عصر را بشناسیم. باید توجه داشت که عصر غالب مقارن دوره بازگشت ادبی در شعر شاعران ایرانی است. پس از آن که در سبک هندی شعر به سرعت و افراط به سمت پیچیدگی و ابهام و تشبیهات و استعارات بارد و دور از ذهن، مضمون‌یابی‌ها، نازک خیالی‌ها، باریک‌اندیشی‌ها و فاصله گرفتن لفظ و معنی پیش رفت، تعدادی از شعرای آن روزگار از جمله شعله، مشتاق، عاشق، آذر، هاتف، صباحی، نشاط، صبا، سروش، یغما و... تصمیم گرفتند که سنن ادبی پیش از صفویه را احیا کنند و در قصیده و غزل ساده‌گویی و سلاست شعرای قدیم خراسان و عراق را پیش گیرند و با سبک و شیوه هندی بدرود کنند. در این زمان در هند نیز همین حرکت و بازگشت ادبی مشاهده شد و شاعرانی چون واقف لاهوری، محمدعلی حزین، قمرالدین منبت، سراج‌الدین آرزو، قتیل، مؤمن، شیفته و غالب دهلوی کوشیدند تا خود را از پیچ و خم‌های سبک هندی کنار کشند و شیوه شاعران سلف همچون مسعود سعد، سنایی، امیرخسرو، فخرالدین عراقی، و حسن دهلوی را احیا کنند، و در این میان غالب از پرچمداران بازگشت ادبی هند محسوب می‌شود. هرچند که غالب و شاعران همعصر او نتوانستند به یکبارگی شیوه و سیاق شاعران هند را ترک گویند، توانستند اعتدالی در سبک شعر پدید آورند و با امتزاج سبک‌های هندی و خراسانی و عراقی، سبکی خاص بیافرینند. برای مثال غالب

باریکي کمر معشوق را چنین توصیف می‌کنند. یعنی آن را باریک‌تر از تاره موی او می‌داند و می‌گوید چون کمر تو باریک‌تر از موی تو بود، خجل و شرم‌نده شد:

زین موی که بر میان توست ای بدکیش    باشد کمرت خجل ز بی‌برگی خویش  
آمیزش موی با میانی که تو راست    همسایگی توانگر است با درویش  
(ج ۳، ص ۲۸۲)

از نظر سبک شعری، شعر غالب آمیزه‌ای از سبک هندی و سبک‌های خراسانی و عراقی است، و یا به تعبیر دیگر غالب پل ارتباطی دوره جدید و قدیم شعر فارسی بوده و از گلستان آثارش بوی گل‌های ادبیات کهن و نو به نحو سحرانگیزی به مشام می‌رسد،<sup>۴</sup> چنانکه شبلی نعمانی گوید: «در ابتدا بر اثر متابعت از بیدل به راه غلط افتاده بود، لیکن پیروی از کلیم، نظیری، طالب آملی و عوفی، وی را حفظ کرد. وی در غالب قصیده اسلوب قدما و متوسطین را اختیار نمود، اگرچه در اکثر قصاید وی بدعت‌های متأخرین، حتی خامی‌های آنها یافت می‌شود؛ لیکن در آخر، همه این پیچیدگی‌ها و ناتراشیدگی‌ها از بین رفته، به کلی رنگ سخن استادان به خود گرفت. در طبع میرزا غالب، ماده اجتهاد و جدت به منتها درجه شدت وجود داشت و از این رو هرچه به واسطه پیروی از قدما نهایت درجه احتیاط می‌نمود، با این حال شیوه خاص خود را هم از دست نمی‌داد».<sup>۵</sup>

گزیده‌ام روش خاص کاندردین هنجار    به پویه پای بلغزد ظهیر و سلمان را  
به اعتقاد اغلب ادبا و منتقدان «غالب به زیبایی و علو سبک شهرت یافته است»<sup>۶</sup> و او را صاحب سبکی خاص می‌شناسند چنان که خود گوید:

به فن شعر چه نسبت به من نظیری را    نظیر خود به سخن هم منم، سخن کوتاه  
(ج ۲، ص ۹۸)

### نبوغ فکری و هنری غالب در کلیات فارسی

غالب مانند همه مردان با عظمت و بزرگ واقعی، از عصر و زمان خود پیش‌تر بود، به همین دلیل معاصرینش قدر و عظمت او را ندانسته‌اند. چنان که گوید:

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است    شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهد شدن  
و یا:

آنم که در این بزم صریر قلم من    در رقص درآورده سپهر نهمین را  
رضوان کند از ریزه کلکم به تبرک    پیوندگری نخله فردوس برین را

هر ناوک اندیشه که از شست گشادم بر رهگذرِ وحی ره افتاده کمین را  
بر محضر استادی من بس که زند مُهر بر خاتم جم سوده شود نقش نگین را...  
(ج ۱، ص ۱۵۸)

با تعمق در کلیات فارسی غالب درمی‌یابیم که این اثر گرانها گنجینه‌ای بی‌انتهای از مفاهیم و ابداعات و توصیفات، تشبیهات، استعارات و صورت‌گیری‌های کم‌نظیر، دریچه‌ای گشوده بر معارف و علوم قرآنی و دینی، آینه‌ای فراروی دانش‌های کهن بشری، افقی گشوده بر باورهای خرافی و عامیانه، جلوه‌گاهی در معرفی اساطیر ملی و مذهبی، صحیفه‌ای در تعلیم و تربیت و موعظه، منظومه‌ای در عشق و عرفان، عرصه‌ای وسیع در نمود بزم و رزم، و به طور کلی دریایی زخار از همه جنبه‌های کمی و کیفی زندگی بشری است.

هزار معنی سر جوش خاص فکر من است کز اهل ذوق، دل‌وگویی از غسل بوده است  
(ج ۱، ص ۱۶۰)

نیروی تخیل قوی، دستمایه علمی فراوان، مناعت طبع و عزت نفس و تسلط کامل غالب در علم اشتقاق او را در ارائه انواع سخن - چه در لفظ و چه در معنی - از سرآمدان عصر خود ساخته است. وسعت اطلاعات علمی و ادبی غالب مدیون پشتکار و همت والا و نبوغ فطری وی است؛ زیرا کمتر از مدرّس و استادان وی سخن گفته شده است و گویا بیشترین دوره تعلیم را در حدود ۱۴ سالگی در مدتی اندک نزد دانشمند شیعی ایرانی یعنی ملا عبدالصمد در فراگیری زبان و ادب فارسی سپری کرده باشد. به هر حال نبوغ ذاتی و مطالعه دواوین شعرای فارسی سرا، او را در فارسی‌گویی، توانا و مقتدر، و زبانش را ساده و صمیمی و جذاب ساخته است.

فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ بگذراز مجموعه اردوکه بیرنگ من است  
فارسی بین تا بدانی کاندر اقلیم خیال مانی وارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است  
(ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۲)

سخن غالب مشحون از اصطلاحات علوم مختلف از جمله فلسفه، عرفان، کلام، تاریخ (اعم از تاریخ باستان ایران و تاریخ اسلام)، اشارات حماسه‌ای و اسطوره‌ای، تلمیحات و اقتباسات قرآنی و مذهبی، باورهای عامیانه، اشاره به بعضی آیین‌های مذهبی غیراسلامی، اصطلاحات نجومی، افسانه‌ها، قصص و تمثیلات ملل مختلف است، به همین دلیل در بعضی مواضع سخن غالب نوعی پیچیدگی به خود می‌گیرد و از

آن زبان ساده و سهل به نوعی معما نزدیک می‌شود.

یکی از خمیرمایه‌های فکری غالب، اسطوره‌های ملی و مذهبی ایرانی و هندی است. اصولاً ادب و فرهنگ هر کشوری به تناسب دیرینگی و سوابق تمدن و مدنیت آن، مملو از باورها، عقاید و افسانه‌هایی است که نسل به نسل و سینه به سینه نقل شده‌اند و شاعر در مقام الهام‌گری راستین، رسالت نقل این والاترین میراث و اندوخته‌های فکری نیاکان با افتخار خود را برعهده دارد؛ زیرا که شاعر به خوبی دریافته است که اسطوره‌ها همچون اشیایی عتیقه و ذقیمت هستند و در ورای آنها پیام‌ها و اندیشه‌های سرشاری نهفته‌اند که باید به نسل‌های دیگر منتقل شوند؛ و دیوان غالب مملو از چنین اسطوره‌هاست.

در کلیات فارسی غالب، روح فرهنگ ایرانی با همه تجلیات و مظاهر آن آشکار است. فلسفه و کلام اسلامی - ایرانی، عقاید و باورهای کهن ایرانی، قصص و تمثیلات ایرانی، حماسه‌های ایران باستان، اساطیر ملی ایرانیان همراه با ذوق و اندیشه ایرانی در کلیات فارسی غالب، همه مدیون مطالعه و تعمق در آثار منظوم و منثور سخنوران نامدار ایرانی هستند که در جای جای آثار فارسی خود از آنان به بزرگی و تجلیل یاد کرده است. از طرف دیگر غنای فرهنگ ایرانی و ظرفیت والای زبان فارسی، این امکان را در اختیار وی نهاده است که بتواند همه مکنونات قلبی و ذهنی و همه یافته‌های علمی و ادبی خود را در عرصه ادب فارسی به نمایش بگذارد.

### باور دینی غالب

غالب شاعری مسلمان و شیعی است و در جای‌جای کلیات اشعار فارسی خود به این موضوع با صراحت اشاره کرده است. اشعار فراوان وی در مدح و منقبت پیامبر اکرم (ص) و ائمه شیعه اثنی عشر بویژه علی علیه‌السلام و حضرت مهدی (عج) و نوحه‌سرایی و مرثیه‌گویی در تعزیت امام حسین (ع) و حضرت ابی‌الفضل عباس (ع) و دیگر شهدای کربلا، و اثبات ولایت علی علیه‌السلام شاهدی گویا بر این مدعاست.<sup>۷</sup> عشق شدید غالب به ولایت علی علیه‌السلام وی را تا مرز اعتقاد به الوهیت آن حضرت پیش برده، او را به مذهب غلو نزدیک کرده است:

خدایش روا نیست هر چند گفت علی را توانم خداوند گفت

پس از شاه کس غیر دستور نیست خداوند من از خدا دور نیست

گر از بنده‌های خدا چون منی  
علی را پرستند به کیش خیال  
ندارد غم و غصه یزدان پاک  
که در خرمن ارزد به نیم ارزنی  
چه کم گردد از دستگاه جلال  
علی را اگر بنده باشم چه باک  
(ج ۱، ص ۳۸۲)

در جای دیگر گوید:

هر آینه در کارگاه خیال  
لبم در شمار ولی اللهی است  
نیاساید اندیشه جز با علی  
کز آن جاست انگیزش حال و قال  
دلم رازدار علی اللهی است  
ز اسما نیندیشم الا علی  
(ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹)

گاه خود را از فرقه علی‌اللهیان می‌داند:

منصور فرقه علی‌اللهیان منم  
آوازه‌انا اسدالله درافکنم  
(ج ۳، ص ۲۶۸)

غالب نام آورم، نام و نشانم مپرس  
هم اسداللهم و هم اسداللهیم  
(ج ۳، ص ۲۶۹)

اشتیاق شدید غالب نسبت به حضرت علی (ع) چنان است که به طور مکرر زیارت  
نجف و فرارسیدن مرگ خود را در آن دیار آرزو می‌کند و از خدا می‌خواهد تا سعادت  
دفن در آن دیار را نصیبش کند:

غالب از هندوستان بگریز، فرصت مفت توست  
در نجف مردن خوش است و در صفاهان زیستن  
(ج ۳، ص ۳۱۵، غزل ۳۹۷)

نجف کان نظرگاه امید توست  
نه دور است چندان که فرسخ شمار  
به هند و عراق و به گلزار و دشت  
ولیکن چو آن ناحیه دلکش است  
چه کاهد ز نیروی گردان سپهر  
که دلخسته دهلوی مسکنی  
خدایا به این آرزویم رسان  
زاشک من آبی به جویم رسان  
طرب خانه عیش جاوید توست  
برنجانند اندر شمردن یسار  
به سوی علی باشدم بازگشت  
اگر در نجف مرده باشم خوش است  
چه کم گردد از خوبی ماه و مهر  
ز خاک نجف باشدش مدفنی  
زاشک من آبی به جویم رسان  
(ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷)

به تحقیق تخلص "غالب" نیز برگرفته از همین عشق و علاقه به علی علیه السلام است.

یکی بودن نام وی با لقب علی علیه السلام یعنی "اسدالله" وی را بر آن داشته تا با انتخاب واژه "غالب" این یکی بودن را کامل کند تا او را «اسدالله غالب» خوانند، چنان که در مقدمه منشور خود بر کلیات فارسی گوید: «تاروپود تشریف عقیدت سلیمانیم و فرزانه قهرمان قلمرو سخندان. دل به شراک نعلین محمدی (ص) آویختن، کیش من؛ و طفرای والای یا اسدالله الغالب نقش نگین من» (ج ۱، ص ۱۴۷).

گسترده‌گی به کارگیری اشارات قرآنی و اقتباس و تلمیح و حلّ درج آیات نورانی آن و احادیث نبوی (ص)، نشان از آشنایی کامل وی با کلام الهی و احادیث نبوی است؛ اما تساهل در امر دین و متشرع نبودن، و حتی آلودگی به قمار و خمر وی را نشانه تیر ملامت همگان کرده چنان که در مقام شکوه گوید:

زاهد ز طعنه برق فسوسم به جان مریز  
نسبت مکن به زندقه ای زشت خو مرا  
گویی که با کلام مجیدت رجوع نیست  
دل تیره شد ز کلفت این گفت و گو مرا  
حق است مصحف و بُود از روی اعتقاد  
در عزت کلام الهی غلو مرا  
با این همه که در خم و پیچ غم و تعب  
سرگشته دارد این فلک جنگجو مرا  
برخاسته است گرد ز سرچشمه حواس  
وز حافظه نمانده نمی در سبو مرا  
«لا تقربوا الصلوة» زهیم به خاطر است  
و از امر یاد مانده «کلوا و اشربوا» مرا  
(ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴)

البته شعر غالب، شعر واقع است؛ او مرد تصنع و تکلف و ریا نیست و خود نیز به تساهل و ورزی در امر دین اشاره کرده است:

تکیه بر مغفرت اوست نه بر طاعت خویش  
تازک صوم و صلاتم تنه ناها یا هو  
رموز دین شناسم درست و معذورم  
نهاد من عجمی و طریق من عربی است  
(ج ۳، ص ۳۵۵)  
زمن حذر نکنی گر لباس دین دارم  
نهفته کافر و بت در آستین دارم  
(ج ۳، ص ۲۹۲)

در مثنوی ابرگه‌بار به زشت‌کرداری و خطاکاری خود چنین اعتراف می‌کند:

نیاسوده از ما به کنج مکین  
کسی جز وقایع نگار یمین  
گناه آنقدرها برون از شمار  
که رنجد یسار سروش یسار  
یعنی: در همه خلایق خداوند هیچکس جز فرشته دست راست، از من به آسایش و

فراغت دست نیافته؛ زیرا هیچ‌گاه خیر و نیکی از من سر نزده تا او را به زحمت نوشتن  
بیندازم؛ اما آنقدر گناهانم زیاد است که دست و بازوی فرشته سمت چپ از نوشتن آنها  
خسته و کوفته شده است.

### اشتیاق به ایران

عشق شدید غالب به زبان فارسی و قوم ایرانی به حدی است که خود را ایرانی می‌داند و  
می‌گوید:

بود غالب عندلیبی از گلستان عجم من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش  
و شور و نوای خویش را نه زاییده هند که از اصفهان و هرات و قم می‌داند:  
غالب ز هند نیست نوایی که می‌کشم گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما  
به همین دلیل چون از هند دلزده می‌شد آرزو می‌کرد که ای کاش در یکی از شهرهای  
ایران می‌زیست:

غالب از خاک کدورت خیز هندم دل گرفت اصفهان‌هی، یزده‌هی، تبریزی‌هی، شیراز‌هی  
غالب از آب و هوای هند بسمل گشت نطق خیز تا خود را به اصفاهان و شیراز افکنیم<sup>۴</sup>

### تردماغی‌های غالب

در شعر غالب گاه به نوعی لطایف ادبی و بدیهه‌سرایی‌ها و تردماغی‌ها برمی‌خوریم که از  
نظر زیبایی لفظ و بیان و معنی، درخور توجهند. این تردماغی‌ها گاه در معرض هجو، گاه  
تفاخر، گاه اعتراض فلسفی و ذوقی بر نظام موجودند. بدبینی مفرط نسبت به سرنوشت  
موجب تلقین نوعی سرخوردگی و بدبختی و فلاکت در مورد خود او شده چنان که در  
سیه‌روزی و بدبختی و فقر و تنگدستی خود در ضمن قطعه‌ای گوید:

لطیفه‌ای کنم از قول شاعری تضمین که در لطیفه مر او را کسی نبود عدیل  
اگر خدای بداند که زنده‌ای تو هنوز هزار مشت زند بر دهان عزرائیل

(ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۹)

و گویی مدعی است که پنهان از تقدیر خداوند زندگی می‌کند، زیرا که سرنوشت رقمی  
بدتر از وضع موجود برایش نقش زده است. و در قطعه‌ای دیگر به نوکیسه‌ای که بر اثر  
کثرت جاه و مال، تفاخر و تفرعن پیشه کرده و زر و سیم او را به فساد کشیده، می‌گوید:  
... بس که بر مال و جاه مفروری نیستم خوش از این ادای تو من



چه کنی این فساد سیم وزر است      وای من گر بوم به جای تو من  
 به تو هرگز ندادمی زر و سیم      خواجه، گر بودمی خدای تو من  
 (ج ۱، ص ۱۶۶)

در هجو زبانی عقیف و پاک دارد و هرگز از جاده عفاف خارج نمی شود و هرگز در هجو  
 پیشدستی نمی کند، مثلاً در مذمت شخصی چنین سروده است:

گر به هجوت رانده باشم نکته هابر خود میبچ      زن که حرفی ز آن چه گفتم خاطر مخرم نکرد  
 بیتی از استاد دیدم ذوقکی بخشید لیک      هیچ در تسکین نیفزودوز و وحشت کم نکرد  
 همچو تو ناقابلی در صلب آدم دیده بود      زن سبب ابلیس ملعون سجده بر آدم نکرد  
 حاش لله بودنت در صلب آدم تهمت است      پیش هر کس گفتم این اندیشه، باور هم نکرد  
 (ج ۱، ص ۱۶۸)

در این قطعه مدعی است که تمرد شیطان در سجده به آدم، به واسطه علم وی بر وجود  
 چون تویی در صلب آدم بوده، و سپس حتی در آدم بودن وی نیز تردید کرده است.  
 در مذمت زنان، طوق وصلت زناشویی را از طوق لعنت ابلیس، گران تر شمرده و در  
 صنعت لف و نشر در این معنی چنین سروده است:

به آدم زن، به شیطان طوق لعنت      سپردند از ره تکریم و تذلیل  
 ولیکن در اسیری طوق آدم      گران تر آمد از طوق عزازیل  
 (ج ۱، ص ۲۰۳)

و در موضع دیگری می گوید:

آن مرد که زن گرفت دانا نبود      از غصه فراغتش همانا نبود  
 دارد به جهان خانه و زن نیست در او      نازم به خدا، چرا توانا نبود؟  
 (ج ۳، ص ۳۷۷)

از تردماخی های دیگر غالب مذمت مردم هند یعنی مردم مولد و منشأ خود است.  
 وی در صنعت استدراک و ذم شبیه به مدح، علاوه بر تعریف سخندانی خود، هند را  
 بهشتی توصیف کرده که خالی از آدم است. در واقع آدم بودن معاصران خود را منکر شده  
 است:

سخن نیست در لطف این قطعه غالب      بهشتی بود هند کادم ندارد  
 (ج ۳، ص ۱۳۶)

در طنزی خفی، بر اعتقاد به جبر و قضای محتوم، خرده می گیرد و می گوید چون

عمل من در دنیا مطابق سرنوشت محتوم ازلی است و آن چه انجام می‌دهم از سر ناچاری است، بنابراین مستحق هیچ نوع عقابی نیستم:

به روز حشر الهی چو نامه عملم کنند باز که آن روز بازخواه من است  
بکن مقابله آن را ز سرنوشت ازل اگر زیاده و کم باشد، آن گناه من است

(ج ۱، ص ۴۹۵)

### غالب شاعر منجم یا منجم شاعر

پیش از این اشاره شد که از نظر قدما، شاعر باید متنوع در همه علوم و مستطرف در اطراف رسوم باشد؛ به بیان دیگر اغلب شعرای بزرگ فارسی علاوه بر تسلط علمی و عملی بر معارف عصر خود از قریحه‌ای سخن‌ساز بهره‌مند بوده‌اند که آنان را قادر ساخته تا برای ادای نیات و مقاصد خود، از جمله در مدح و منقبت و مرثیه و هزل و هجو و طنز و فخر و معما و دیگر تفننات ادبی، از این علوم مدد گیرند؛ اما بر خلاف عالِم و حکیم، معارف و دانسته‌های علمی شاعر برای او اصل نیست، بلکه به منزله ابزاری است که در خدمت مقاصد شعری وی به کار گرفته می‌شود.

در این مقاله کوشش شده تا شعر غالب از منظر تسلط و آگاهی شاعر بر مصطلحات علم نجوم معرفی شود. البته نباید اطلاق صفت منجم بر غالب این توهم را ایجاد کند که گویا وی صاحب رصدخانه یا زیج و اصطربلاب یا تألیفاتی در علم هیأت بوده است؛ بلکه بدین جهت وی را بدین صفت یاد کرده‌ایم که در بین شاعران متأخر، مصطلحات این علم را در حجم وسیع و با وقوف تمام بر احوال و حرکات اجزای عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع آنها و نسبت‌ها و مقادیر و ابعاد و مدلولات و منسوبات هریک در عرصه سخن فارسی به کار گرفته است.

در مواضع متعدد کلیات فارسی غالب، کاربرد صحیح و عالمانه مسائل نجومی و نظرگاه‌های این علم در متداولات عامیانه و احکام متصور بر حرکات و تغییرات مکانی سیارات، نشان از شناخت عمیق و عالمانه غالب از این علم است، و گویی این قطعه را در منزلت خویش سروده است که:

عجب مدار اگر در کف ستاره‌شناس ز اهتزاز به وقت نگارش تقویم  
قلم ز جنبش کاغذ چو سبزه زیاد ورق زیانگ قلم بشکفتد چو گل ز نسیم

(ج ۳، ص ۸۲)

شاید یکی از دلایل پیچیدگی پاره‌ای از اشعار غالب کاربرد همین اصطلاحات در مطاوی کلام است. از طرف دیگر بسیاری از واژه‌های کیهانی کلیات برگرفته از زبان‌های پهلوی، دساتیری، یونانی، سفدی، خوارزمی، عربی، ترکی و فرنگی هستند و هرچند که در نجوم اسلامی برای اغلب این واژه‌ها معادل‌های عربی یا فارسی در نظر گرفته شده‌اند گاه شاعر برحسب ضرورت شعر، معادل‌هایی از این زبان‌ها برگزیده است؛ در نتیجه معنی و مفهوم و مقصود شاعر در بادی امر برای پژوهشگر ناشناخته و غریب می‌نماید و چه بسا که بعضی از باورها و احکام نجومی در متداولات عام، مختص زبان و فرهنگ قومی خاص باشند و در فرهنگ دیگر ملل برای آنها نظیر یافت نشود و پژوهنده آثار یک شاعر نتواند در یک کتاب یا فرهنگ لغت به همه واژه‌ها و مصطلحات وی راه یابد. به هر حال کلید فهم بسیاری از ابیات کلیات فارسی غالب شناخت اصطلاحات نجومی است. به نظر می‌رسد که غالب با مطالعه شخصی در علم نجوم و تقلید و اقتباس از شاعران و نویسندگان سلف، بسیاری از تعبیرات و کنایات و توصیفات و تشبیهات نجومی و کثیری از جنبه‌های خرافی و اساطیری مربوط به کیهان را آموخته بوده و همچون متقدمان از شعرا از جمله خاقانی، انوری، ظهیر فاریابی، مسعود سعد، منوچهری، نظامی، این واژه‌ها را در مدح و منقبت و فخر و دیگر اغراض شعر به کار گرفته است.

باید متذکر شد که اصطلاحات و باورهای علم نجوم از عصر سلجوقی به بعد آبخور مناسبی برای بهره‌گیری شاعران و نویسندگان شدند. هرچند که بسیاری از معتقدات و باورهای نجومی، امروزه از نظر علمی اعتباری ندارند و اغلب ریشه در کیش‌های صابین و ستاره‌پرستی کهن و باورهای ابتدایی هیأت بطلمیوس دارند، شاعر صرف‌نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به این امور، به منظور عرضه هنرمندانه مطلوب و مقصود خود، آنها را به مدد تخیل و عاطفه به کار می‌گیرد. البته هستند شاعران و نویسندگانی که با قطعیت تمام با معتقدات خرافی عامیانه و پیشگویی‌های منجمان به ستیزه برخاسته‌اند و قلم بطلان بر آنها کشیده‌اند؛ اما زبان شعر یا به طور کلی زبان ادبی، زبان خبری یا اطلاعاتی نیست که بتوان در صدق و کذب آن سخن گفت، بلکه زبانی احساسی و عاطفی و انشایی است و عنصر تخیل به جای عنصر تعقل، مهم‌ترین ممیزه این زبان از زبان علمی است؛ بنابراین نمی‌توان بر شعر شاعر و اندیشه حاکم بر آن انگشت گذاشت. شایان ذکر است که دانش نجوم دارای چنان پهنه وسیعی است که آگاهی و آشنایی به همه مسائل آن مستلزم سال‌ها تحقیق و پژوهش و تمرین و ممارست

است و شاید برای غالب و همانند او آشنایی کامل با دقائق این علم چندان میسر نبوده است. غالب، اصطلاحات نجومی را در اغلب اغراض شعر از جمله مدح و منقبت، معراجیه سرایی، حدیث نفس و همچنین در اغلب قالب‌های شعر فارسی به استخدام گرفته است (از جمله در معراج پیامبر اکرم (ص) (مثنوی، ص ۳۵۳-۳۸۳، ج ۱)، در مدح و منقبت امام حسین (ع) (قصیده ۹، ج ۱)، در مدح نواب یوسفعلی خان (قصیده ۶۷ و قطعه ۳۰)، در مدح بهادرشاه غازی (قصیده ۱۴)، در مدح مهاراجه نرندر سنگه (قصیده ۶۱) و همچنین پاره‌ای از غزلیات و دیگر قالب‌ها، چنان که به عنوان مثال قطعه سی‌ام در مدح نواب یوسفعلی خان به طور گسترده حاوی بسیاری از لغات، تعبیرات و اصطلاحات این علم است:

جان جاکوب بهادرکه ز یزدان دارد	خوبی خوی و فروزندگی جوهر رای
طالعش حوت بود تا به نظرگاه کمال	مشری سوی سعادت بودش راهنمای
به حمل مهر درخشان و عطارد باوی	چون دبیری که بود پیش شهنشاه به پای
به سوم‌خانه که ثور است مه و زهره و راس	آن یکی در شرف خویش و دگر خانه خدای
به نهم خانه ذنب عقده طراز و برجیس	به قوی پنجگی از کار ذنب عقده گشای
دلوکان زایل ساقط بود از روی حساب	کرده مریخ و زحل هر دو در آن زاویه جای
مهر در ساقط مایل شده تمثال طراز	ماه در زایل ناظر شده آینه زدای
هر دو نیّر ز شرف یافته اقبال قبول	هر دو کوکب ز خوشی آمده اندوه ربای
زهره و ماه به هم فرخ و فرخ‌تر از آن	که شود رأس بدین فرخی اندوه فزای
ماه و ناهید به تسدیس به طالع نگران	زده برجیس به تثلیث دم مهرگرای
نظر کلفت تحسین ز طالع ساقط	چشم بد دور از این طالع عالم آرای
آن که این اختر مسعود نگارد غالب	بهر تحریر مداد آورد از ظل همای

چنان که ملاحظه می‌شود در هر بیت از این قطعه تعدادی از اصطلاحات نجومی به کار گرفته شده‌اند، از جمله: طالع، طالع حوت، نظرگاه، مشتری، سعادت، حمل، مهر، عطارد، دبیر فلک، ثور، مه، زهره، رأس، شرف، خانه، ذنب، عقده، برجیس، خانه نهم، دلو، زایل، ساقط، مریخ، زحل، ساقط، مایل، زایل ناظر، نیّرین، شرف، اقبال قبول، تسدیس، تثلیث، نظر، طالع ساقط، اختر مسعود و... به طور مسلم بدون آگاهی از احکام، وجوه، حدود و طالع برج‌ها، زایچه، نقش اوتاد در زایچه، منسوبات و مدلولات خانه‌ها، نظرهای چندگانه و احوال سیارات، اختیارات احکام نجومی و... معنی مقصود شاعر

دریافت کردنی نیست و پژوهنده اشعار غالب چاره‌ای جز مراجعه به کتاب‌ها و رسالات نجومی ندارد.

در این مقاله به دلیل پرهیز از تطویل تنها به ذکر چند نمونه از ابیات کلیات غالب در این خصوص با ذکر توضیحات مختصری بسنده می‌شود. در ابیاتی در تهنیت غسل نواب یوسفعلی خان گوید:

در لشکر تو مالک عقرب بود عسس در دفتر تو والی جوزا بود دبیر  
در مسلک رضای تو زاوش مرید خاص در مجلس عتاب تو کیوان کهن اسیر  
(ج ۲، ص ۳۸۳)

برای دریافت مقصود شاعر، باید ابتدا ترکیب‌ها و واژه‌ها معنی شوند: عقرب و جوزا، دو صورت فلکی و دو برج از بروج دوازده‌گانه فلکی هستند. عقرب خانه مریخ (بهرام)، و جوزا خانه عطارد است؛ بنابراین منظور از مالک عقرب، بهرام است که در تصورات ایرانی و یونان و روم قدیم، ایزد یا خدای جنگ بوده است. همچنین او را کوكب لشکریان و مظهر قهر و شجاعت و جسارت دانسته‌اند. به علاوه والی جوزا، عطارد است که او را دبیر فلک می‌پنداشته‌اند. شاعر در بیت اول مدعی است که ممدوح در چنان عظمت و پایگاهی است که بهرام، آن خدای جنگ و جنگاوری، در لشکر او به شغل عسسی؛ و عطارد، کاتب فلک، با آن همه عظمت و بزرگی به شغل دبیری به کارگماشته شده‌اند.

در بیت دوم، زاوش که همان ستاره مشتری است در نجوم احکامی، کوكب قضا و علما و خواجه اختران تصور شده و همچنین در میان کواکب، به سعد اکبر و کوكب سعادت منسوب شده است. ستاره کیوان یا زحل، نحس اکبر، و در نجوم احکامی کوكب پیران و پاسبان فلک هفتم محسوب شده است. شاعر در بیت دوم می‌گوید: چون تو در حالت صلح و رضا و خورسندی باشی، مشتری با آن همه بزرگی یکی از مریدان و متابعان خاص تو خواهد بود؛ و چون خشم و غضب کنی، زحل منحوس، با آن همه کاردانی، در سلک اسیران و غلامان و چاکران تو قرار خواهد گرفت.

غالب‌گاه به پاره‌ای از باورهای نجومی نیز اشاره کرده است؛ از جمله:

۱. رنگ گرفتن چرم بر اثر تابش سهیل، چنان که گوید:

به شهرتی رسی از من که از ادیم سهیل به دولتی رسم از تو که از سهیل ادیم

(ج ۲، ص ۸۷)

ای از تو بوده رونق دین محمدی رویت سهیل و کعبه ادیم و عرب یمن  
(ج ۲، ص ۲۸)

من وبلاى تو، نطع ادیم و تاب سهیل من وجفای تو شاگرد و سیلی استاد  
(ج ۲، ص ۵۷)

قدما طلوع سهیل را نشانه پایان گرما و رسیده شدن و رنگ گرفتن میوه‌ها و همچنین  
رنگ گرفتن چرم می‌دانسته‌اند چنانکه خاقانی در تحفة‌العراقین گوید:

گرم جرم سهیل گون تايد زو جرم ادیم رنگ یابد

۲. قطع شدن سیل هنگام طلوع سهیل

گویند در طلوع سهیل است قطع سیل ما را فزود زان رخ زیباگریستن  
(ج ۲، ص ۶۷)

در باورهای نجومی آمده است که چون سهیل طلوع کند از جریان سیل نباید مطمئن  
بود، چنان که سعدی در بوستان گوید:

ز باریدن برف و باران و سیل به لرزش درافتاده همچون سهیل<sup>۹</sup>  
در عربی ضرب‌المثلی است به این مضمون که: اَیْنَ مَجْرَى السَّیْلِ وَ مَطْلَعُ السُّهَیْلِ.<sup>۱۰</sup>

۳. تباه شدن قصب و کتان در برابر نور ماه

شکایت گونه‌ای دارم ز احباب کتان خویش می‌شویم به مهتاب  
(ج ۱، ص ۲۵۷)

در تصورات عامه گمان می‌کرده‌اند که نور ماه جامه قصب و توری و کتان را تباه  
می‌کند و برعکس، سبب رشد قوزه پنبه و استقامت بیشتر جامه کرباس می‌شود.<sup>۱۱</sup>

۴. نحوست قمر در عقرب

چهار است آن که هریک را از آن چار بود از ناخوشی آبشخور آتش  
قمر در عقرب و غالب به دهلی سمندر در شط و ماهی در آتش  
(ج ۳، ص ۲۳۶)

براساس باور منجمان، سفر و نکاح و زفاف در زمان قرار گرفتن قمر در برج عقرب  
نباید انجام پذیرد. در مبحث اختیارات، قمر جای خاصی دارد. برج سرطان خانه وی،  
شرف او در سومین درجه ثور، و هیوطش در سومین درجه عقرب، و وبال آن در خانه

جدی است؛ و همچنین عقرب خانه مریخ است. قمر در عقرب معمولاً در هر برج نزدیک به سه روز اتفاق می افتد، و از ایام نحس شمرده می شود و سفر کردن در این زمان موجب گرانی سفر، طولانی بودن آن و توأم با مشقت و خوف راه خواهد بود و حدیثی منسوب به پیامبر (ص) نقل شده است که، «لانسافر والقمر فی العقرب».<sup>۱۲</sup>

### دانش پزشکی

غالب علاوه بر تحصیل علوم متداول عصر خویش، دانش پزشکی را به خوبی فراگرفت؛ اما هیچگاه به طبابت نپرداخت. در کلیات فارسی غالب به بعضی از مصطلحات این علم برمی خوریم که به کارگیری صحیح این اصطلاحات در تلفیق معانی و بیان مقصود، حاکی از اطلاع عمیق وی از این دانش است. در این جا از باب نمونه به ذکر چند بیت در به کارگیری خواص دارویی تباشیر، مشک، کافور و پاره‌ای از اصطلاحات طب قدیم از جمله کیموس و اخلاط اشاره می کنیم:

سردی مهر کسی آب رخ شعله ریخت گرمی نبض دلم عرض تباشیر بُرد

(غزل ۱۶، ج ۳، ص ۱۷۹)

غالب زکلک توست که یابم همی به دهر مشککی که بر جراحی بند غم افکنم

(غزل ۲۵۳، ج ۳، ص ۲۸۰)

کافور فرّ ایزدیم ده که خویش را مرهم نهم به بند خستگی بند اهرمن

(ج ۲، ص ۲۹)

کیموس میمای و زاخلاط مفرمای تا دشنه نباشد جگری را چه کند کس

(غزل ۲۰۶، ج ۳، ص ۲۲۸)

علاوه بر نمونه‌هایی که به عنوان شاهد و قوف غالب بر علوم متداول شعر ذکر شدند می توان نمونه‌های فراوان دیگر در خصوص تسلط وی به دیگر علوم و فنون از جمله کاربرد وسیع باورهای عامیانه، ساخت ماده تاریخ در تولد و رحلت و ساخت و تعمیر اماکن<sup>۱۳</sup> و مسائل معنی به دیگر اشاره کرد که متذکر شدن تمام توانایی‌ها و قدرت فکری و هنری شاعر، مجالی فراخ می طلبد؛ و به امید این که این مختصر توانسته باشد بایی در شناخت بیشتر این شاعر شهیر گشوده باشد، به این مقاله خاتمه می بخشیم.

## یادداشت‌ها

۱. احمد نظامی عروضی سمرقندی. چهار مقاله، تصحیح علامه محمد فروینی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸، ص ۶۵.
۲. شهریار نقوی. «میرزااسدالله خان غالب دهلوی»، مجله وحید، سال ششم، ص ۵۶۲.
۳. اشعار غالب در این مقاله برگرفته از کلیات فارسی غالب، تصحیح سید مرتضی حسینی فاضل، سه جلد، طبع اول، لاهور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۷ هستند.
۴. شهریار نقوی، همان، ص ۵۶۳.
۵. شبلی نعمانی. شعرالمجم، ترجمه سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی، چ سوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸، دفتر پنجم، ص ۲۸-۲۹.
۶. علی اکبر دهخدا. لغت نامه، ذیل «غالب».
۷. رک. کلیات غالب، ج ۱، ص ۳۸۰، ج ۳، ص ۳۷۶.
۸. شهریار نقوی، همان، ص ۵۶۵-۵۶۶.
۹. سعدی. بوستان، تصحیح محمد خزائلی، چ پنجم، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳، ص ۳۴۹.
۱۰. محمدجعفر یاحقی. فرهنگ اساطیر، چ دوم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۲۶۳.
۱۱. ابوالفضل مصفی. فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۶۹۴.
۱۲. ابوالفضل نبی. هدایت طلاب به دانش اسطرلاب، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۱-۳۱۴ و ۳۰۶.
۱۳. کلیات فارسی غالب، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۲۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی